



۲۰۱۷/۱۰/۰۵

نور احمد خالدی

برداشت های متضاد از تاریخ افغانستان،

پاسخی بر نقد فهیم ادا

قسمت سوم

همانگونه که در سپتامبر ۲۰۰۱م منافع امریکا با منافع مردم افغانستان در سقوط دولت عصر حجر طالبان گره خورد، همچنان در سالهای ۱۸۴۲م در شرایط شکست سیاست مستعمره سازی، منافع هند برتانوی با موجودیت یک افغانستان کوچک با دولت مرکزی مستقر هماهنگی پیدا کرد. بر همین اساس بعد از کشته شدن شاه شجاع در کابل و شکست پالیسی مستعمره سازی مستقیم انگلیس ها ناگذیر امیردوست محمد خان را از اسارت آزاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد. امیردوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز می کند و ترکستان افغانی را در سال های ۱۸۵۰م تا ۱۸۵۵ دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت، متعاقباً در سال ۱۸۶۱م بالای هرات لشکر کشیده بعد از ده ماه محاصره شهر را تسلیم می شود و به این صورت اتحاد تمام سرزمین های فعلی افغانستان بار دیگر تأمین می شود.

حالا نمی دانم شما چگوبه امیر دوست محمد خان را بدون هیچ مأخذی با بی حرمتی یاد نموده به زیر پای مکناتن می اندازید و او را با شاه شجاع در یک ردیف قلمداد کرده کسی را که امارت اول خود را در جنگ با انگلیس ها از دست داد و چندین سال را در اسارت انگلیس ها سپری نمود امارت دوم او را تا سال ۱۸۶۱م پروژه انگلیس ها محسوب می کنید، قدرت تخیل شما دلیل کردن یکی از امیران با اعتبار و مدبر افغانستان را نشان میدهد. این در حالی است که در پاسخ های تان به تبصره های یادشده تأیید می کنید که انگلیس ها به رضایت خود از افغانستان خارج نشده بلکه از طرف مردم افغانستان مجبور به خروج شدند. در سال های ۱۸۴۲م تا ۱۸۶۱م زمانیکه انگلیس حتی یک سرباز در این کشور نداشت، سفیر نداشت چگونه می توانست امیر دوست محمد خان پروژه انگلیس ها باشد، اینکه اصل موجودیت او به عنوان یک امیر مقتدر و موجودیت ثبات در افغانستان با منافع ستراتیژیک انگلیس ها در حفظ هندوستان از خطر احتمالی روسیه تزاری و ایران قاجاری سازکاری داشت به معنی آن نیست که به گفته شما افغانستان را "وابسرا های انگلیسی هند ایجاد کرده اند". شما این امیر را که توانست اتحاد تمام سرزمین های فعلی افغانستان را بار دیگر اعاده کند جیره خوار انگلیس و

به اهتمام ملالی نظام

معادل شاه شجاع قلمداد می کنید! می دانم شما آن زیرکی و دانش سیاسی را دارید که تقاطع و یکسانی منافع سیاسی دولت ها را در مقاطع مختلف زمانی درک کنید.

مردم افغانستان و رهبران کم سواد و کم اطلاع آن از اوضاع منطقه و جهان در طول قرون هژده و نوزده با کهنه کار ترین سیاستمداران استعماری عصر خود در وجود هند برتانوی روبرو بودند و این سیاستمداران کهنه کار و جهان دیده و مطلع از اوضاع منطقه و جهان هر بلایی خواستند بالای مردم، کشور و رهبران ما انجام دادند. شما به عوض درک این ناهمگونی تأریخی، به عوض درک این ناهمگونی منابع و امکانات مالی و نظامی و دیپلماسی، چنان به دلیل کردن رهبران سیاسی و امیران این کشور می پردازید و آنها را به هفت کتاب کافر می سازید که شباهت عجیبی به انداختن گناه هر حمله انتحاری و هر انفجار تروریستی سال جاری به گردن اشرف غنی و تیم او در ارگ توسط، سفاوی های چهارم دارد، اگر از ترمینالوژی سیاسی رزاق مأمون استفاده کنم! اگر برداشت های بالایی مرا و برداشت هایی از این قماش را شما به خاطر آنکه با برداشت های افغانستان ستیز ها و آنهایی که تأریخ افغانستان را از مجرای ناسیونالیزم ایران بزرگ می نویسند، مبارزه سیاسی می نامید، اختیار شماسست و من هیچ مخالفتی با آن ندارم.

آنچه جوانان و مردم این سرزمین نیاز دارند و آنچه دانش ما از تأریخ این سرزمین کم دارد "باز نویسی تأریخ افغانستان" از دیدگاه "افغانستان ستیزی" نیست بلکه پرکردن خلاء هایی است که در تأریخ های به گفته شما "سرکاری" سهواً یا عمدتاً و یا نظر به نبودن اطلاعات کافی وجود دارد. آن فصل هایی است که تأریخ های کاتب، کهزاد، حبیبی، غبار و فرهنگ آنها را احتوا نمی کنند یا معلومات کمی در دسترس می گذارند. دانش ما از تأریخ سرزمین های شمال یا ترکستان افغانی بسیار محدود است. چه موضوع این تأریخ حاکمیت سیاسی باشد یا تأریخ جابجایی هزاران خانواده و مردم از اقوام تاجک، ازبک و ترکمن از طریق مهاجرت های اجباری مردم بخارا، سمرقند و مرو در دو موج بعد از استیلای روسیه تزاری از سال ۱۸۶۶م به بعد و یا از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷م به بعد و یا جابجایی خانوارهای پشتون از مناطق پرنفوس و کم زمین مشرقی و جنوبی تحت پروگرام ناقلین از سال های ۱۹۲۰م به بعد.

به همین اساس تأریخ حوزه های مختلف کشور دست نخورده باقی مانده اند. دانش ما از حوادث و وقایع و عواقب جنگ های امیر عبدالرحمان خان در هزاره جات بسیار محدود است. چند روز قبل یک برادر هزاره برایم نوشت که چرا از قتل عام مردم هزاره در زمان امیر عبدالرحمان خان که به گفته او ۶۵ فیصد نفوس هزاره را از میان برد نمی نویسم. باید اعتراف کنم که در این مورد بسیار کم می دانم. وقتی ۶۵ فیصد نفوس امروزی هزاره هارا با در نظر داشت رشد سالانه نفوس در این ۱۳۶ سال به نفوس هزاره ها در سال ۱۸۸۱م زمان عبدالرحمان خان اضافه کردم نفوس هزاره ها به بیش از ۳ میلیون نفر در سال ۱۸۸۱م بالغ شد که ۶۰ فیصد مجموع نفوس افغانستان را در سال ۱۸۸۱م تشکیل می داد. حتی در میان خود هزاره های چیز خوان ما در مورد هویت و تأریخ مردم هزاره اتفاق نظر موجود نیست. این خود نشان میدهد که برداشت ما از تأریخ چه اندازه ناقص است و موضوعات روشن نشده چقدر زیاد اند.

برداشت های ما از اصطلاحات کلی و بزرگی مانند "آریانا"، "ایران"، "افغانستان"، "افغان"، و "تاجک" و ایرانزمین هم بسیار ناقص و مملو از تمایلات قومپرستانه و ناسیونالیستی اند. حتی راجع به خراسان تحقیق و

ریسرچ لازم نشده است و نمی دانیم که منظور ما از خراسان از دیدگاه های فرهنگی، جغرافیایی، سیاسی و اداری کدام ها اند.

وقتی واقعیت های دموگرافیکی، اجتماعی و سیاسی افغانستان جایگزین احساسات زودگذر ناشی از قومپرستی، و خود بزرگبینی قلابی و میان تهی گردد، روزی که دیگر امیدی به تکیه به نیروهای بین المللی برای شکستن سمبول های ملی افغانستان، طوریکه عجله "لطیف پدرام" را در شکستن نظام افغانستان توجیه می کند، موجود نباشد، این هیاهوی "افغان ستیزی" و "افغانستان ستیزی" فروکش خواهد کرد و چاره ای هم ندارد به جز آنکه فروکش کند. در آن زمان دانشمندان مسئول با امانت داری علمی و مسلکی خلاء های موجود در تاریخ کشور ما را پر خواهند کرد و تاریکی های نهفته در صفحات تاریخ های موجوده را روشن خواهند کرد.

پاسخ فهیم ادا به نوشته بالا به تاریخ ۱۵ سپتمبر ۲۰۱۷ در فیسبوک نشر شد که عکس العمل آتی را از جانب داکتر خالدی در پی داشت. (نکات اصلی پاسخ فهیم ادا در پاسخ داکتر خالدی گنجانیده شده است).

ادای گرامی سلام مجدد عرض می کنم!

اطمینان دارم کسانی که این تبادل نظرها را دنبال می کنند حوصله یک پاسخ مفصل و طولانی را از جانب من نخواهند داشت از این جهت می کوشم به کلیات و نکات اساسی نوشته دو روز قبل شما بپردازم. فکر می کنم نوشته مفصل شما برای تیزس دکترا آقای امین متین بگرامیان در اکادمی علوم روسیه کافی خواهد بود!

اول - افغانستان دوست و افغانستان ستیز - شما مینویسید :

[تاریخنگاران و تاریخدوستان ما به «افغانستان دوست» و «افغانستان ستیز» تقسیم نمی شوند: چه کسی پشتون ستیز است؟ آنی که عبدالرحمان خان را مؤسس می نامد که حد اقل بابای چهارمش بارکزیای ثبت شده است، یا کسی که لقمه دولت سازی را از دهان پشتون می زند و راست می برد به دهان اقوام ترک می اندازد (اشاره به میرویس خان هوتکی)؟ آنهایی که امروز به تاریخ کشور خود علاقه غیر متداول می گیرند، به اسناد و امکانات اطلاعاتی امروزی رو می آورند و می نویسند، همان قدر به این سرزمین که افغانستان نام دارد بستگی دارند که شما دارید. آنها می توانند رابطه خود را با کشور خود از سر تعریف کنند (می بینید؟ «تعریف» در انحصار هیچ کسی نیست). آنها می توانند سازماندهی دیگری را برای زندگی اجتماعی خود تصور کنند. می توانند به نام دیگری برای کشور خود بیاندیشند و این آرزوی خود را بیان کنند. این از آنها افغانستان ستیز نمی سازد. از آنها کسانی می سازد که آرزو های دیگری برای وطن خود دارند و این آرزوهای خود را در کشوری که می خواهد آزاد و دموکراتیک باشد، بیان می کند].

برعکس برداشت شما، تمام مباحث نویسندگان افغانستان در مورد تاریخ کشور از سال ۱۹۹۲م به اینطرف و بخصوص در سالهای اخیر (به تقسیم بندی زمانی و سیاسی رزاق مأمون، از سقاوی دوم تا سقاوی چهارم) از دو زاویه صورت می گیرد:

(الف) کسانی که تاریخ افغانستان را از دیدگاه ناسیونالیسم ایرانی بررسی می کنند، نقد می کنند و می کوشند باز نویسی کنند و

(ب) کسانی که به دفاع از تاریخ شناخته شده جهانی افغانستان که در تمام دایره المعارف ها و آثار تاریخی علمی بین المللی منعکس است می پردازند، و می کوشند حرمت مفاخر ملی و سمبول های ملی این کشور را از گزند

پدرام ها و مجیب رحیمی ها به دور نگاه دارند. این دیدگاه ناسیونالیستی ایرانی که شما آنرا "علاقه غیر متداول به تاریخ کشور خود" می نامید ناگزیر به "افغان ستیزی" و به "افغانستان ستیزی" و بالاخره به "وطن ستیزی" می انجامد و تبارز نهایی آن در این جمله شما که می نویسید "دولت افغانستان و ملت افغان تا امروز «ایجاد» نشده است" خلاصه می شود. شما از نامدارترین افغان ستیزها هم یک گام فراتر می روید، حد اقل احمدشاه مسعود، مجیب رحیمی و لطیف پدرام موجودیت دولت افغانستان را در زمان امروز قبول دارند.

دوم - ایران بزرگ - شما می نویسید:

"ایران بزرگ" اصطلاحی برای افاده آرزوی احیای مدنیت های گذشته و امپراطوری های گذشته نیست، مقوله یی برای دسته بندی حوزه های تمدنی گذشته است.

شما پیشنهادتان چیست؟ چه گفته شود ...

آیا می گوئید خراسان بگوئیم؟

افغانستان باستان بگوئیم؟

آیا شما قادر هستید از مسما بودن چنین نام هایی در یک هزار، دو هزار، سه هزار سال پیش دفاع کنید؟ اتفاقاً کاملاً با تعریف بالا از مقوله "ایران بزرگ" موافق هستم و با همین برداشت این مقوله را در نوشته اصلی خود بکار برده ام نه مقوله های "پشته ایران"، "فلات ایران" یا ایرانیین پلاتو" که قدرت تخیل شما آنها را به من نسبت داده است.

سؤال می کنید در مقابل اصطلاح "ایران بزرگ" پیشنهاد من چیست؟ اول این مقوله هرگز کاربرد تاریخی ندارد و یک اصطلاح جدید ساخته شده پان ایرانیست ها و یا ایران پرستان است. در زمان هخامنشی ها از این اسم بالای سرزمین "پارس" استفاده نمی شد. تاریخ کتبی دست داشته از زمان هخامنشی ها نوشته های مؤرخین و جهانگردان یونانی است که از سال ۳۲۶ قبل از میلاد مسیح تا سال های ۲۰۰ میلادی از "پارس" و "پرشیا" نام می برند که اسم رسمی بین المللی ایران امروزی تا سال ۱۹۳۵م بود. در عین زمان یونانی ها از "آریانا" در اشاره به سرزمین های افغانستان امروزی و برخی مناطق آسیای میانه اسم می برند (به نقشه یونانی بالا توجه کنید) و در قدیم ترین نقشه های جهان که در کتابخانه الکساندریه در مصر حفظ می شد منعکس شده اند. قبل از یونانی ها اسم "آریا" و "آریانا" در کتاب های ریگویدا منعکس شده که سابقه و مشخصات فرهنگی مردم این خطه را در اسطوره های خود بیان می کند متعاقباً در اوستا از اسم "اران" و "آریانا و یجه" ذکر می شود و در آثار کوشانی اصطلاح "آریو" بکار رفته است. صدها سال بعد این ساسانی های معتقد به کتاب اوستا بودند که به پیروی از عقاید مذهبی خود کشور پارس را "اران شهر" خطاب می کردند. تعدادی افسانه های شاهنامه فردوسی و کاربرد اسم "ایران" را در آن به نادرستی حقایق تاریخی می پندارند.

در زمان سلطه اعراب، غزنوی ها، تا صفوی هاهم به بخش بزرگ سرزمین ایران امروزی "عراق" می گفتند. بنا بر آن در موجودیت امروزی یک دولت و کشور با نام "ایران"، بکار بردن اصطلاح "ایران بزرگ" به مثابه "حوزه تمدنی گذشته در سرزمین هایی که تاریخ مشترک دارند و امروز شامل کشورهای پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران هستند از یکطرف نادرست است و از طرف دیگر یک دزدی بیشرمانه تاریخ سائر ملت ها محسوب می گردد .

بنا بر آن پیشنهاد من چیست؟ پیشنهاد من در اشاره به حوزه تمدنی، سیاسی و جغرافیایی مشترک منطقه استفاده از اسم "آریانا" است که شما از ترس ایران پرستان حتی از اشاره کوچکی به آن خودداری کردید!

چرا ایران پرستان با کاربرد اسم "آریانا" مخالفت می کنند و به "آریانا ستیزی" می پردازند؟ به خاطر دارم که در آخرین سال های ۱۹۸۰م یک سمپوزیم تاریخی در سدنی دائر شده بود که در آن بر علاوه مؤرخین و دانشمندان ایرانی و امریکایی پوهاند احمد جاوید و داکتر روان فرهادی نیز اشتراک کرده بودند. در آن جلسات داکتر روان فرهادی، به تقلید از استادان ایرانی، از اصطلاح "ایران بزرگ" در سخنان خود استفاده می کرد که طرف انتقاد شدید یکتعداد استادان سابق پوهنتون کابل حاضر در جلسه، از جمله نسیم ارغندیوال، واقع شد که استدلال می کردند اصطلاح ایران بزرگ ساختگی و بی پایه بوده بهتر است از اصطلاح درست تاریخی و جغرافیایی شناخته شده "آریانا" استفاده شود.

سوم - زمانبندی تاریخ افغانستان - شما نوشته اید:

" آنچه شما می نویسید، دقیقاً و تمام و کمال، زمانبندی تاریخ افغانستان از دیدگاه تنگ ناسیونالیستی ایرانی است ".

نخیر محترم ادا! بر خلاف نوشته شما قبول کردن عصر نوین تاریخ ایران از زمان صفویه به اینطرف با جهانیابی پان ایرانیست ها سازگار نیست! به طور مثال من دوسال قبل بر سر مقبره محمد رضاشاه پهلوی در قاهره به رئیس دفتر شاهیانو فرح برخوردیم و او استدلال می کرد که رضاشاه یگانه ایرانی بعد از یزدگرد ساسانی بود که به فرمانروایی ایران رسیده بود! در جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی ایران و آثار مربوط به آن اشاره به صفوی ها نمی یابید.

تا ظهور احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م و ایجاد یک کشور و دولت جدید با هویت مشخص اسلام حنفی و فرهنگ افغانی، تاریخ سرزمین های افغانستان امروزی جز تاریخ مشترک منطقه بود. طوریکه در بالا اشاره کردم این تاریخ مشترک گذشته تاریخ کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قسماً ایران را تشکیل میدهد. این تاریخ مشترک منطقه تاریخ دودمان ها یا سلسله های مختلفی را از مرکزیت های مختلف در این حوزه جغرافیایی که شامل برخی از آسیای میانه و جنوبی است، در بر میگیرد. از زمان معرفی اسلام از سال ۶۵۲م اعراب از مرکزیت مرو در خراسان برای بیش از ۲۰۰ سال حکومت کردند که کابلستان را در بر نمی گرفت چون کابل شاهان یا هندو شاهان در آنجا حکومت می کردند. متعاقباً طاهریان از مرو و صفاریان از زرنج حکومت کردند و سامانیان از بخارا و سمرقند و غزنویان از غزنی، غوری ها از هرات، سلجوقیان از ارگنج و سمرقند و خوارزمشاهیان از ارگنج تا اینکه مغولها از ۱۲۲۰م و بعداً تیموریان از سمرقند و در اخیر از هرات تا سال ۱۵۰۹م حکومت کردند. متعاقباً شیبک خان ازبک از سمرقند حکمروایی می کرد. قلمروهای نفوذ این سلسله ها شامل مناطق وسیع و غیر متجانس بودند که نمیتوان بالای آنها اسم های کشورهای مشخصی را گذاشت از این جهت تاریخ مشترک تمام کشورهای منطقه را تشکیل میدهند.

ایجاد دولت صفوی در فارس یا ایران امروزی در آغاز قرن شانزده میلادی برای اولین بار آغاز تاریخ عصر نوین یک کشور مشخص است که با هویت اسلام شیعه اثنی عشری خود را از سایر سرزمین های مجاور مجزا نمود. و در سال ۱۵۱۰م با فتح مرو و متعاقباً هرات و قندهار تا سال ۱۷۰۹م بر این سرزمین ها حکومت کردند. باوجود گذشت بیش از ۵۰۰ سال از تاریخ ایجاد ایران صفویه، تغییرات بزرگ در قلمرو زیر نفوذ آن و تغییرات

نابهنگام دودمان های حاکم از صفوی به هوتکی، به افشاری، به زندی، به قاجاری و بالاخره پهلوی و رژیم آخوندی فعلی، در هویت مشخصه این دولت که متکی به اسلام شیعه و فرهنگ فارسی است تغییری رونما نشده بنا بر آن عصر نوین تاریخ سرزمینی را که امروز ایران می نامند تشکیل میدهد. در عین زمان بابری ها از کابل و دهلی بالای مناطق شرقی و شمالی افغانستان حکمروایی داشتند. قیام میرویس خان هوتکی به حاکمیت صفوی ها و بابری ها خاتمه داد. هوتکی ها برای ۲۰ سال از قندهار و اصفهان حکومت کردند که به تعقیب آنها نادر افشار از اصفهان بالای این سرزمین ها تا سال ۱۷۴۷م حکمروایی کرد. تا اینکه در سال ۱۷۴۷م با ظهور احمدشاه ابدالی و ایجاد یک کشور و دولت جدید با هویت مشخص اسلام حنفی و فرهنگ افغانی، سرزمین افغانستان امروزی تاریخ مختص به خود را تا امروز تعقیب می کند که به صورت عمده از تاریخ کشورهای همجوار مجزا می باشد. با وجود از دست رفتن قلمروهای زیادی و تغییرات و تحولات سیاسی متواتر در هویت مشخصه دولت افغانستان که آنرا از همسایگانش مجزا می کند تغییری رونما نشده است از این جهت عصر نوین تاریخ این سرزمین با ظهور احمدشاه ابدالی آغاز میگردد.

چهارم - ایجاد دولت و ملت افغانستان - شما مینویسید:

[دولت افغانستان و ملت افغان تا امروز «ایجاد» نشده است].

آقای ادا در این صورت جای هیچ دعوا و مباحثه باقی نمی ماند و تمام نوشته های من، شما و دیگران تا حال صرف جر و بحث اکادمیک بوده اند و بت و رهبر سیاسی شما ببرک کارمل هم رییس و رهبر کدام دولت نبوده و انگلیسها هم در سه جنگ با دولتهای افغانستان مقابل نبوده اند. در آنصورت این سرزمین که در نقشه بنام افغانستان نامگذاری شده مانند کاغذ سفید است و مردم آن نیز انسانهای بدون قوم و زبان و شما میتوانید هر دولتی را که دلتان بخواهد بر روی آن طراحی کنید، هر هویتی را که در قلب تان است به آن ارزانی کرده و هر اسمی را هم که دلتان می خواهد بالای آن بگذارید. پیروز باشید!

پاسخ فهیم ادا ۱۷ سپتمبر ۲۰۱۷م:

"جناب داکتر خالدي!

دیده می شود که ما در دو دنیای متفاوت فکری زنده گی می کنیم و شاید هر دو مشکل داریم که در جایی پل برای نزدیک شدن و درک مشترک بسازیم. باور کنید من هیچ آرزو ندارم گپ های ما تا جایی پیش برود که خاطرات نیکی که از گذشته از همدیگر داشته ایم خدشه دار شود. بر علاوه من از چند عضو خانواده عزیز تان که یگان تان این نوشته های ما را میخوانند، حساب می برم و اگر خدای ناخواسته آنها بالایم قهر شوند، این یک مصیبت خواهد بود. پس پیشنهاد میکنم ما این دیالوگ را که نزدیک مان نمیسازد، به پایان ببریم.

تاریخ باستان چیزی بسیار آمیخته با افسانه است و من هیچگونه باگاژ تخصصی برای بحثی در مورد تاریخ باستان ندارم. با آریانا نامیدن سرزمین باستانی ما نیز هیچ مخالفتی ندارم. بگذار در نتیجه تلاش شما این نام رایج تر از نام فعلی شود.

فکر نمی کنم زمانی که آقای ارغندیوال پیشنهاد آریانا را به جای ایران بزرگ کرده بوده، در عین حال روان فرهادی را به افغانستان ستیزی به دلیل کاربرد این کلمه ایران بزرگ متهم کرده باشد. فکر نمیکنم که در نظر او کاربرد یا کارنبرد این کلمه، مرز تقسیم افغانستان به وطن دوست و وطن فروش بوده باشد. میخوام بدانید که

زمانی که من میگویم دولت به حیث یک رابطه مشخص بین انسانهای دارای قدرت متفاوت (که مواد آن را به تفصیل توضیح کردم)، هنوز در کشور ما ایجاد نشده است و ما هنوز در آغاز یک پروسه تاریخی هستیم، منظورم این نیست که بخواهم این دولت ایجاد نشود. شکی نداشته باشید که این ناک خوابیده در نقشه جهان را من نیز دیده ام. اسمش را میدانم که افغانستان است. شکی ندارم که این کشور یک نماینده گی در ملل متحد دارد و به حیث یک دولت از طرف همه دنیا به رسمیت شناخته شده است. زمانی که من میگویم پروسه ایجاد دولت به اكمال نرسیده است، منظورم این نیست که این کشور و پایتختش، شهری که من در آن زاده شده ام و شما را ملاقات کرده ام، وجود ندارد. من هرچه میگویم در چارچوب فرضیه ادامه این پروسه یعنی در چارچوب فرضیه بقای افغانستان میگویم. بسیاری ها، یا آنهایی که در حراست از افسانه ستراتیژیک قومیگر ناشی از دوران «گستره حایل» اند، یا آنهایی که نفس یک ریتوریک نو، یک قرارداد اجتماعی نو را بیهوده می پندارند، در حقیقت در چارچوب فرضیه توقف این ماجرای مشترک یعنی توقف افغانستان حرف می زنند. زیرا پروسه ایجاد افغانستان می تواند متوقف شود. باور کنید که اگر با دقت نگاه کنید، وطن عشق ها و آرزو های ما میتواند تجزیه شود. وطن ما با ختم دوران گستره حایل، شکنند و صدمه پذیر شده است. اگر ما قرارداد نو نبنیم و این قرارداد را نه بر مبنای زور و مشروعیت منزول قومی بلکه بر مبنای همزیستی برابر حقوق شهروندانه نبنیم. به نظر من مرز اصلی همین است:

میخواهم این کشور پروسه دولت شدن و ملت شدن خود را به فرجام برساند، یا در فرض تجزیه آن اتخاذ موضع میکنیم؟ اگر انتخاب شما ادامه این ادوانچر مشترک است، پس بدانید که انتخاب من نیز همین است. برای تحقق این انتخاب، در فضای نو، در دورانی که تناسب نیروهای اجتماعی و قومی و فرهنگی دگرگون شده اند، بیانی را اختیار کنیم که ادامه ایجاد ملت و دولت مدرن را کمک کند. به هر حال، شما را آرام می گذارم که بنویسید و اگر لازم میبینید، چیز های لایت و فاقد بارفکری بنویسید. اگر اراده شما اینست، من کی باشم که از شما انتظار بیشتر داشته باشم؟ شاید ما مشتری های متفاوت باشیم و بدترین بیزنیس مین آنست که مشتری خود را اشتباه کند.

روز و شب تان خوش

دوستی و احترام ما مستدام"

پاسخ داکتر خالدی ۱۸ سپتمبر ۲۰۱۷م فیسبوک:

محترم ادای گرانقدر،

به مثابه حسن ختام تبادل نظر من و شما در باره تاریخ کشور تقاضا میکنم نکات آتی را بدون قضاوت قبلی بدقت مطالعه و بررسی کنید:

خوشبختانه آن قرارداد اجتماعی که رابطه میان مردم، ملت و دولت را تعریف و تدوین مینماید، و شما در پیام تان تذکر داده اید، مردم افغانستان در سال ۲۰۰۳م در شرایط عدم موجودیت احساس تفوق یک قوم بالای اقوام دیگر، با اتفاق نظر عقد کردند که شامل اصول کاملا دموکراتیک آتی می باشد:

- افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه می باشد.
- دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.

- پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند.
 - حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا وسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند.
 - ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.
 - ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد.
 - بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.
 - دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می باشد.
 - دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت می کند.
 - از جمله زبانهای پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه یی، نورستانی، پامیری و سایر زبانهای رایج در کشور، پشتو و دری زبانهای رسمی دولت می باشند.
 - در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبانهای ازبکی، ترکمنی، پشه یی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می نمایند آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی می باشد و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم می گردد.
 - دولت برای تقویت و انکشاف همه زبانهای افغانستان پروگرامهای مؤثر طرح و تطبیق می نماید.
 - نشر مطبوعات و رسانه های گروهی به تمام زبانهای رایج در کشور آزاد می باشد.
 - هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است.
 - اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند.
- اصول اساسی فوق شالوده قانون اساسی نافذ دولت افغانستان را میسازد (در عین زمان هزار بار مترقی تر و دموکرات تر از قانون اساسی موجود دولت ایران است) و من اطمینان کامل دارم که با احترام، رعایت و تطبیق این قرارداد اجتماعی زمینه های وحدت اقوام کشور میتواند فراهم گردد .
- دولت و کشور افغانستان در سیصد سال گذشته بحرانهای بیشماری را تجربه کرده و در نهایت تمامیت ارضی و حاکمیت ملی خود را حفظ نموده است. باموجودیت شانزده قوم، در این کشور هرگز یک جنبش جدی تجزیه طلبی موجود نبوده و جنگهای بین القومی و مذهبی را تجربه نکرده است. مشکل اساسی این کشور مسئله ملی نبوده بلکه استبداد، بیعدالتی و عقب ماندگی بوده است که افراد تمام اقوام کشور از آنها رنج برده اند. مشخصات دموگرافیکی نفوس کشور و توزیع جغرافیایی آن به علاوه ساختمان طبیعی کوهستانی کشور و بخصوص موجودیت دیوار هندوکش، امکانات موفقیت تجزیه طلبی اقلیتهای قومی را به صفر تنزیل میدهد. از این رهگذر اطمینان میدهم که تشویش شما از ناحیه تجزیه افغانستان بیجا است .

واضح است که میتوان با تفاهم در یک لویه جرگه عنعنوی این قانون اساسی را دموکرات تر و عادلانه تر ساخت
بخصوص با تفویض صلاحیتهای بیشتر اداری به ولایات در اداره امور خویش و با ایجاد مقام صدر اعظم اجرایی،
شبیه سیستم فرانسه و یا روسیه که سهمگیری هرچه بیشتر اقوام و اقشار را در دولت میسر سازد.

پایان

قسمت های اول و دوم این مطلب مهم و عالی را به کمک لینک های ذیل مطالعه فرمائید:

قسمت اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/N_khalidi_bardasht_hai_motazad_az_tareekh_afghanistan_۱.pdf

قسمت دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/N_khalidi_bardasht_hai_motazad_az_tareekh_afghanistan_۲.pdf

